فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc182064721)

[ادله عدم جواز نظر به اجنبیه و اجنبی 2](#_Toc182064722)

[طایفه اولی 2](#_Toc182064723)

[طایفه دوم 2](#_Toc182064724)

[تفاوت دو طایفه 3](#_Toc182064725)

[تفاوت دو طایفه به بیان دیگر 4](#_Toc182064726)

[انتصاب عام: 4](#_Toc182064727)

[ارتباط خاص 4](#_Toc182064728)

[پاسخ به استدلال اول 5](#_Toc182064729)

[نکته کلیدی استدلال دوم 6](#_Toc182064730)

[بیان یک نکته 7](#_Toc182064731)

[قول به تفصیل 7](#_Toc182064732)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

در بحث نگاه به عضو مبان، در مقام اول اقوال ذکر شد و در مقام دوم ادله‌ عدم جواز مطرح شد، دو دلیل اول همان اطلاق بود، منتهی اطلاق به عنوان دلیل اول که تعبیر به تقریر اول کردیم، اطلاق در ادله‌ای بود که نگاه به نامحرم را بدون نام بردن از عضو خاص، تحریم کرده بود، نگاه به نامحرم و بدن و اجنبی یا اجنبیه تحریم کرده بود بدون اینکه اسم یا ذکری از عضوی خاص مطرح باشد.

این اطلاق در تقریر اول یا به عنوان دلیل اول بود مثل آیه شریفه **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾**[[1]](#footnote-1) یا در نقطه مقابل آن، **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ﴾**[[2]](#footnote-2)، یا ادامه آیه آن فرازی که می‌فرماید؛ **﴿وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾** تا آخر آیه، یا ادله دیگری که از روایات داشتیم و حرمت نگاه به اجنبیه یا حرمت نگاه به اجنبی، علی الاطلاق و بدون نام عضو خاص بیان کرده بود.

این تقریر اول در اطلاق ادله‌ای بود که نام عضو خاص نداشت.

تقریر دوم یا دلیل دوم اطلاقی بود که در روایاتی که اسمی از اعضای خاصی به میان آمده است؛

# ادله عدم جواز نظر به اجنبیه و اجنبی

بنابراین ما ادله‌ای که می‌بینیم دال بر عدم جواز نظر به اجنبیه یا نظر زن به اجنبی، اینها علی طائفتین هستند که عبارت‌اند از؛

## طایفه اولی

آیات یا روایاتی که به عضو خاصی اشاره نمی‌کنند، در موضوع آن‌ها عضو خاص نیست، نگاه به نامحرم است، **﴿لَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ﴾** و امثال این.

## طایفه دوم

آن روایاتی است که به اعضای خاصه اشاره کرده است، مثل روایت احمد بن ابی نصر بزنطی که «هل یجوز للرَّجُلِ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی شَعْرِ أُخْتِ اِمْرَأَتِهِ»، شعر آمده است، یا روایت محمد بن سنان آمده بود حرم الله النظر الی شعورهن، شعور آمده بود و همین‌طور در روایاتی که عورت آمده است، «عَوْرَةُ اَلْمُؤْمِنِ عَلَی اَلْمُؤْمِنِ حَرامٌ»[[3]](#footnote-3) و امثال این.

این دو طایفه است؛ اطلاق اول در اولی است و اطلاق دوم در طایفه دومی است،

# تفاوت دو طایفه

این است که اطلاق اول گفته شده است خیلی قوی نیست و پاسخ داده شده است نگاه به نامحرم می‌گوید، به دیگری می‌گوید، به مرئه می‌گوید، نگاه به دیگری نکند، این مرئه و امثال این، احتمال انصراف آن به حال اتصال عضو قوی است، می‌گوید به او نکن، حالا که عضو قطع شده است، نگاه به او نیست، ولو اینکه نگاه به او نکن، باز یک انحلالی در آن هست، ولی چون مجموعی است، انحلال که باشد باز انحلال در حال اجتماع است، در حال اتصال است، در حال انفصال ممکن است بگوییم عرفاً صدق نمی‌کند که بگوییم نگاه به او کرد البته آن که به دلیل اول یا تقریر اول استدلال می‌کند حتماً قائل به انحلال هست، وقتی می‌گوید به زن نامحرم نگاه نکن، یعنی معنای آن این نیست که به مجموع اعضا نگاه نکن، آن خیلی نادر است که به مجموع اعضا کردن، نهی هم از آن خیلی معقول نیست عرفاً.

نگاه به او نکن یعنی به کل عضوٍ عضوٍ نگاه نکن، منتهی همین که متعلق و موضوع مجموع شد، ولو مجموعی که انحلال دارد، خود این به لفظ ظهوری می‌دهد، ظهورش و انصرافی ایجاد می‌کند که به اعضای این زن نگاه نکن، وقتی که صدق بکند، نگاه به این عضو، نگاه به این زن است، این جمع بودن موضوع حکم، موجب یک انصراف می‌شود در نگاه به عضو.

نگاه به عضو در هر حال نگاه به عضو است، نگاه به دستی که قطع شده است، نگاه به دست اوست، منتهی این دست وقتی متصل باشد، ضمن اینکه نگاه به دست است، نگاه به شخص هم صدق می‌کند اما وقتی قطع شد، نگاه به دست هست، نگاه به شخص نیست.

پس دو نگاه در اینجا متصور است، یک نگاه مستقیم بالذات به خود آن عضو و دوم اینکه عضو چون از مجموعه بدن است، می‌تواند منشأ صدق نگاه به خود شخص بکند، چون این عضو او، او است، لذا وقتی می‌گوییم نگاه به او کرد، همیشه این‌جور نیست که به تمام بدن نگاه می‌کند، نگاه به صورت می‌کند، نگاه به دست می‌کند، چون متصل است هر دو عنوان صادق است، هم نگاه به دست، هم نگاه به شخص. این انصراف دارد آن ادله‌ای که این‌جوری است.

اما وقتی که جدا می‌شود، دیگر نگاه به دست صدق می‌کند ولی نگاه به شخص صدق نمی‌کند و فرض این است که در این ادله موضوع نگاه به شخص است البته با انحلال به اعضا. انحلال را نمی‌خواهیم کنار بگذاریم.

به این طریق دلیل اول از اطلاق یا تقریر اول از اطلاق در آن طایفه اولی، محل مناقشه قرار گرفته شده است.

اما در اطلاق دوم مرحوم نراقی، روی این اطلاق دوم تأکید دارد، می‌فرماید آنجا که گفته شده است شعر، در ادله‌ای که موضوع خود عضو قرار گرفته است و ممکن است با الغاء خصوصیت بگوییم همه اعضا عین هم هستند و فرقی نمی‌کند، لازم نیست عضو خاص باشد، کل عضو عضو، موضوع دلیل خاصی است، یعنی اینجا ادله متعدد است و موضوع دلیل نگاه به این عضو است، البته این عضوی که مرتبط به نامحرم است، در این نوع دوم چون عضو، شعر، رأس، عورت، موضوع قرار گرفته است، ولو یک انتصاب کلی باید باشد، اما انتصاب خاص لازم نیست، برداشت عرف اینجا فرق می‌کند. می‌گوید موضوع این شعر است، این شعر متصل باشد، شعر اوست، منفصل هم باشد شعر اوست،

## تفاوت دو طایفه به بیان دیگر

می‌خواهیم اینجا دقیق‌تر صحبت بکنیم تا تفاوت روشن‌تر شود، باید این‌طور بگوییم.

انتصاب یک عضو به شخص، درجات دارد، یک انتصاب عام هست، یک انتصاب خاص.

## انتصاب عام:

این است که این عضو به نحوی با او در ارتباط باشد، به معنای عام، وقتی می‌گوییم این عضو اوست، یعنی در بدن او روییده است، رشد کرده است، این انتصاب عام است، این انتصاب در حال اتصال و انفصال، هر دو هست، برای اینکه در حال اتصال همان روییدن از بدن او و مرتبط با بدن او، نه متصل، روییده از بدن این شخص، این مو یا دست است، این انتصاب عام است که در او روییدن از شخص و ارتباط عام مقصود است، این ارتباط عام است.

## ارتباط خاص

این است که روییده‌ای که متصل است، ارتباط فعلی و اتصال دارد، واقعاً وقتی نسبت می‌دهیم هر دو اینها معقول است و عرفیت دارد، می‌شود گفت دست او، پای او، مقصودمان دست و پایی باشد که از این بدن روییده است، بدون اینکه اتصال و انفصال را مدنظر قرار بدهیم. می‌شود واقعاً گفت این دست یا پای اوست. این نسبت عامه است.

دوم نسبت خاصه است، نسبت خاصه این است که این روییدنی که همچنان در ارتباط رویش مستمر است، تعامل مستمر است، در این ارگانیزم و مجموعه الان قرار دارد هر دو هم واقعاً نسبت است، این مثل یاء نسبت است که مراتب دارد؛ مثلاً می‌گوییم علمِ اسلامی، این علم نسبت به اسلام دارد، نسبت علم به اسلام درجات متفاوت دارد، یک نسبت بعیده دارد که این علم در خدمت اسلام قرار گرفته است، یک نسبت این است که مسلمان‌ها مثلاً آن را تولید کرده‌اند، یک نسبت این است که علمی است که به اسلام عرضه شده است و یک نسبت این است که این علمی است که از متون اسلامی در آمده است. یاء نسبت، نسبت است و نسبت خیلی امر مشکک و ذو مراتب و مدارج است.

یادمان باشد در یاء نسبت یک امر مقول به تشکیک می‌بینیم، این یاء نسبت در اضافه هم هست، اضافه هم آن نسبت را افاده می‌کند وقتی نسبت را به یاء افاده می‌کنیم، یک وقتی نسبت با اضافه افاده می‌شود، غلامِ زید، این نسبت‌ها، غلام زید، دست زید، پای زید، این نسبت در اضافه مثل نسبت در یاء است، مقول به تشکیک و مشکک است و انواع این‌ها متصور است، می‌شود گفت اینها در علم انسانی اسلامی گفته شده است؛ وقتی می‌گوییم علم اسلامی یعنی چه؟ این یاء چیزی از آن در نمی‌آید، یاء از ضعیف‌ترین انتساب‌ها می‌گیرد که بگوییم این علم اسلامی است برای اینکه در جامعه اسلامی پیدا شده است یا در خدمت اسلام قرار گرفته است، از این هست تا مراتب قوی‌تر نسبت که می‌رسد به علمی که مستند به خدا و شارع است و احیاناً با قوت بالاتر از متون و منابع نقلی هم استفاده شده است، این اوج انتساب یک علم به اسلام است. همه این جاها می‌شود گفت علم اسلامی، منسوب به اسلام، ولی منسوبی که درجات دارد. اضافه هم که می‌شود همین‌طور است، می‌گوییم مال زید، علم زید، دست زید، وقتی می‌گوییم خود زید، این خود اوست، عالی‌ترین نسبت است، فکر علم او، عین وجود اوست، تا وقتی که می‌گوییم ماشین او، یا چیزی که از این نسبتش ضعیف‌تر باشد، جای نشستن او، جایی که علامتی گذاشته است، می‌گوییم این جای اوست.

اینکه اینجا سجاده انداخته است و می‌گوییم جای این آقاست، این جای او، علم او هم می‌گوییم علم او، در همه اینها نسبت هست، چه یاء نسبت و چه اضافه، هر چه که نسبت را افاده بکند، روشن است که نسبت‌ها مقول به تشکیک و مراتب هستند.

در اینجا هم وقتی می‌گوییم دست این زن، موی این زن، این مراتب دارد؛ حداقل دو نسبت اینجا متصور است، یک نسبت عام‌تر، یعنی اینکه این از او روییده است، چه متصل باشد و چه منفصل، با این نسبت عامه می‌شود گفت شعر و دست و مو و سر این زن نامحرم است.

یک نسبت خاصه هست که روییدنی که همچنان در ارتباط ارگانیک با او قرار دارد، مقصود باشد، این دو شک از اضافه است.

تا اینجا بحث‌های روشن عقلی منطقی است اما از این به بعد عرفیت دخالت می‌کند.

گفته می‌شود در اطلاق آن ادله‌ای که می‌گوید نگاه به نامحرم نکن، آنجا ظهور انصرافی آن به نسبت خاصه است، یعنی باید جوری باشد که نگاه به این، عرفاً نگاه به آن هم باشد، نگاه به این دست، نگاه به آن زن هم باشد، لذا انصراف به حال اتصال پیدا می‌کند. ادله اول.

اما ادله‌ای که طایفه دوم بود و در دلیل دوم مورد استدلال قرار گرفته است و مرحوم نراقی روی این تأکید دارد می‌گوید این ادله می‌گوید خود این شعر و عورت موضوع حکم من است.

در نوع دوم آن دیگر انصراف به ارتباط خاص ندارد، آن ارتباط عام‌تر را می‌گیرد، همین‌که این به نحوی با آن ارتباط داشته است ولو اینکه الان ندارد، در حال قطع آن نسبت عام‌تر وجود دارد و دلیل انصراف به آن نسبت خاص ندارد بلکه انتصاب عام هم مشمول این دلیل هست. این نهایت فرمایشی است که در کلمات آمده است.

# پاسخ به استدلال اول

با این منطق استدلال اول جواب داده می‌شود که اطلاق اینجا انصراف دارد، وقتی ابانه و قطع شد دیگر نمی‌گویند هم‌زمان و الان نگاه به آن هم هست، می‌گویند نگاه به دستی است که وقتی به او ربط داشت، یک ربط عام دارد، ربط خاص را ندارد و ظهور ادله در ربط خاص است، در اطلاق اول، اما در اطلاق دوم ظهور در ربط خاص ندارد بلکه ربط عام است، وقتی می‌گوید شعر او، به هر حال شعر اوست، چه الان متصل باشد در یک رابطه ارگانیکی و چه متصل نباشد.

این فرمایشی است که زده شده است و به نحوی مرحوم نراقی به این توجه دارد. این تفاوت این دو دلیل و اطلاق دو دلیل شد.

منتهی به نحوی این در فرمایش آقایان از جمله حضرت آقای زنجانی آمده است که این اطلاق دوم هم انصراف دارد، البته ما نمی‌توانیم بگوییم هر جا عناوین خاص و اعضای خاص از یک موجود حیوانی یا انسانی موضوع حکم قرار گرفت، اتصال مورد نظر هست یا مطلق مورد نظر است، هر جایی به مناسبات حکم و موضوع باید دید به حال اتصال انصراف دارد یا انصراف ندارد. قاعده کلی اینجا نیست، مثلاً وقتی لا تصل فی وبر ما لا یؤکل لحمه، فی شعر ما لا یؤکل لحمه آنجا اصلاً مناسبات حکم و موضوع معلوم است که حال انتصاب را می‌گیرد، می‌گوید نماز را نخوان در موی گربه، موی ما لا یؤکل لحمه، معلوم است مویی که از آن جدا شده است، این قرائن دارد که مقصود موی جدا شده است و آن را می‌گیرد.

اما در بحث ما مسئله به عکس است، مناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند در حال دوم هم شامل منصرف باشد به حال اتصال، مثل حالت اول، همان‌طور که طایفه اول می‌گویند نگاه به زن نکن و بعد منحل به اعضا شد، منصرف به عضو متصل بود برای اینکه باید صدق نگاه به او بکند و این در حال اتصال این صدق دارد و الا صدق عرفی ندارد.

همین‌طور در طایفه دوم باز مناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند به حال اتصال، برای اینکه آنجا هم که می‌گوید حرم الله النظر الی شعورهن، آنجا باز نسبت دارد، اضافه شده است؛ شعورهن، عوراتهنّ، زینتهنّ، این نسبت داده شده است، این نسبت به مناسبات حکم و موضوع که ما توجه بکنیم می‌بینیم آن نکته‌ای که در دلیل اول و اطلاقات طایفه اول منظور بود اینجا هم هست، یعنی نگاه به آن باید صدق بکند، یعنی آن نکته‌ای که در اولی گفتیم بر دومی هم سایه افکنده است، ولو در خطاب شعر گفته شده است، نه نگاه به او، اما در واقع شعر او، این زیر سایه مناسبات حکم و موضوع منصرف به جایی می‌شود که الان نگاه به او صدق بکند، در حالی که عرفاً الان نگاه به او صدق نمی‌کند، این نگاه به عضوی از او است که یک وقتی از او بوده است. متصل به او بوده است و الان نیست. این انصراف همان‌طور که در طایفه اولی وجود دارد در این طایفه هم وجود دارد.

سؤال: چرا خصوص شعر را استثناء کرده‌اند؟

جواب: این نکته را بگویم حتماً مرحوم نراقی شعر خاص را نمی‌گوید، روایت محمد بن سنان کمک می‌کند و ما اشبه شعورهنّ، یعنی شعر مثال می‌گیرد که معلوم می‌شود حکم اینجا یکی نیست، این سؤال خوبی است، مرحوم نراقی نمی‌خواهد بگوید شعر فقط این حکم را دارد، در سایر اعضا نیست، هرگز، مرحوم نراقی می‌خواهد بگوید این نمونه‌ای است، همان‌طور که عورت هم در بعضی از روایات آمده است، نمونه‌ای هستند که نشان می‌دهند اینجا احکام متعدد و خطاب متعدد هست که می‌گوید به سر نگاه نکن، به دست نگاه نکن، آن عضو دیگر را نگاه نکن. مستقلاً موضوع خطابات هستند، این فرمایش نراقی است در کلامشان نیامده است ولی مقصودشان این است.

# نکته کلیدی استدلال دوم

این است که اعضا در خطابات مستقل موضوع قرار گرفته‌اند در حالی که در دلیل اول می‌گفت ادله‌ای که می‌گفت نگاه به غیر نکن، موضوع قرار داده است.

در اینجا یک تردیدی ممکن است در خطاب اول بکند، (این یکی از ملاحظات ما هست) ممکن است کسی در آن خطاب اول وجود یک اطلاق به آن معنا را تردید بکند و بگوید خود خطابات از اول مورد تردید و منحل است، همه خطابات متعدد است، مثل زینتهنّ که می‌گوید، یعنی آن زینت و این زینت.

# بیان یک نکته

در میان این دو نظر، (الان میان دو نظر قرار گرفته‌ایم) یک نظری که می‌گوید این اطلاق دوم ناظر به اعضا مثل اولی اطلاق دارد و همان نسبت عامه را می‌گوید و شامل حال ابانه هم می‌شود (اطلاق)

در نقطه مقابل ناقدین و اشکال کنندگان می‌فرمودند که اطلاق ندارد و انصراف دارد و همان‌طور که آن اطلاق اول به حال اتصال اعضا انصراف داشت، اطلاق ادله خاصه هم به حال اتصال انصراف دارد و استظهار عرفی هم هست، یعنی همه قصه این است که وقتی می‌گوید شعورهن، این نسبت عامه را می‌گوید که حال انفصال را هم می‌گیرد یا حال خاص‌تری را می‌گوید که حال اتصال می‌گوید.

اولی‌ها می‌گویند؛ دلیل اطلاق دارد، شعورهنّ همان ادنی مناسبت کافی است، این با آن مناسبت دارد.

دومی‌ها می‌گویند مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات مقروصه اقتضا می‌کند (مثل آقای زنجانی) در حال اتصال را بگوید در واقع حتی ادله‌ای که اعضای مستقل را موضوع قرار داده است باید برگردد به این که نگاه به او است و نگاه به او در حال اتصال صدق می‌کند در حال انفصال صدق نمی‌کند.

داوری بین اینها مشکل است ولی ممکن است غیر از این دو نظر که یکی اطلاق بود و یکی انصراف بود، قائل به تفصیل در مسئله بشویم (و آن فرمایش آقای سیستانی هم شاید بشود ما را کمک بکند، گرچه ایشان کلی فرمودند، مصداق نگفته‌اند)

# قول به تفصیل

یکی از تفصیلاتی که ممکن است اینجا قائل شویم این است که حتی اگر همین انصراف به طایفه دوم را به جایی بگیریم که نگاه به عضو، نگاه به شخص هم باشد، این را قبول بکنیم و با اینها که به این انصراف دارد همراه بشویم، مثل نراقی نشویم و اطلاق نگوییم، مثل زنجانی و بعضی دیگر بگوییم انصراف دارد به اینکه حتی دلیل دوم به جایی که…

می‌گوید مناسبات حکم و موضوع به ما می‌گوید که نگاه به عضو باید نگاه به او هم باشد، این اندازه مناسبات حکم و موضوع می‌رساند اما این همه جا یکسان نیست، کجا فرق می‌کند؟ آنجا که آدم بداند این شعر، شعر این زن است یا نداند، انتساب این شعر به این خانم معلوم بشود، معلوم بودن و معلوم نبودن، به نظر من در آن مناسبات حکم و موضوع ارتکازات اثر دارد، مثلاً الان خانمی آمده است موی خود را جدا کرده است و همراهش هست، بگوییم تا وصل بود نمی‌شد نگاه کرد الان هم که برید و کنار اوست، الان می‌شود نگاه کرد! درست است که آن ارتکاز این است که باید نگاه به عضو نگاه به خود شخص و نگاه به کل باشد اما این یکسان نیست که تا قطع شد بگوییم نگاه به او صدق نمی‌کند آنجایی که تازه قطع شده است و طرف هم معلوم است و هنوز طراوت لازم را هم دارد، اینجا معلوم نیست که انصرافی باشد. مناسبات حکم و موضوع می‌گوید نگاه به او [شعر] نگاه به او است.

سخن ما در اینجا است البته میانه آن اطلاق و انصراف و تفصیل، سه نظریه انتخاب کردن، خیلی باید دقت کرد و بعد هم به اطمینان شخصی رسید، ولی من به نظرم می‌آید نه آن که مرحوم نراقی می‌فرماید که اطلاق دارد وقتی می‌گوید شعر اخت امرأته، دیگر شعر او، در هر حال شعر اوست چه متصل باشد و چه منفصل و نه آن که بزرگانی مثل آقای زنجانی می‌فرمایند که شعر اخت امرأته مثل همان لا یبدین زینتهنّ است منصرف به این است که باید نگاه، نگاه به خود او باشد و این نگاه در حال اتصال است و در حال انفصال نیست.

عرض ما این است که ضمن اینکه این انصراف را فی الجمله قبول داریم ولی بالجمله شاید نباشد یک جاهایی از قبیل این (من سه چهارتا قید را با هم جمع می‌کنم) می‌گوییم اعضای مهمی مثل شعر باشد، یا مثلاً کل دست باشد، حالت آن تازگی محفوظ باشد، طرف هم معلوم باشد که این دست از آن این شخص است، چون احتمال می‌دهیم انتساب به شخص معین، دخالت در خطاب داشته باشد، اگر این دو سه قید یک جایی با هم باشد، مثل مثالی که زدم؛ موهای بافته شده الان متصل است می‌گوید نگاه نکن، همین الان با یک قیچی برید و به دست گرفت، همان تازگی را دارد، نسبت آن با این خانم، هر کسی که می‌خواهد باشد، معلوم است و عضو هم عضو خاصی است، مو که جزء اعضای جذاب زن هست. ما می‌خواهیم بگوییم زمینه تلذذ دخیل است. التذاذ بالفعل که موضوع آن قاعده بود، نه! بحث آن نیست اما این که ظرفیت بالقوه‌ای برای تلذذ داشته باشد این دخیل است. اینها که باشد واقعاً این را نمی‌توان انصراف گرفت. عضوی که زمینه تلذذ در آن هست.

اینجا دلیل اطلاق دارد ما می‌خواهیم انصراف درست بکنیم. به نظرم می‌آید نمی‌شود این را گفت.

عجالتاً ما چهار قید را با هم می‌آوریم؛

۱- عضو مقطوع، عضو در محل التذاذ باشد.

۲- اینکه عضو رئیسی یا مجموعی باشد یک چیز نادر و قلیل نباشد

۳- اینکه قطع تازه باشد.

۴- اینکه نسبت آن با طرف معلوم باشد.

حداقل اگر این چهار قید جایی جمع شد، به نظرم هیچ انصرافی نیست.

دلیل التذاذ آن است که التذاذ فعلی باشد، معرض التذاذ کمک می‌دهد که انصراف پیدا می‌شود یا خیر؟ خودش موضوع نیست. این را جزء قرائن و شواهد حالیه‌ای است که می‌تواند کمک بدهد به اینکه بگوییم اطلاق دارد یا انصراف دارد.

با اینکه انصراف را بعید نمی‌دانیم اما اینکه به این دایره وسیع انصراف باشد که حتی این موارد را بگیرد فیه نظرٌ.

1. . سوره نور، آیه ۳۰ [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره نور، آیه ۳۱ [↑](#footnote-ref-2)
3. [معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، ج1، ص255.](http://lib.eshia.ir/15257/1/255/حرام) [↑](#footnote-ref-3)